

## ماهیت وحی و نقش پیامبر

محمد محمدرضایی\*

### چکیده

این مقال بر آن است که دو دیدگاه در باب وحی و نقش پیامبر را مورد بررسی قرار دهد. دیدگاه اول معتقد است که قرآن هم لفظ و هم معنا و محتوای آن وحی الهی است که پیامبر فقط نقش ابلاغ و تبیین آموزه‌های آن را به عهده دارد و از جانب خود نمی‌تواند آن را کم و زیاد کند. دیدگاه دوم، دیدگاه آقای دکتر عبدالکریم سروش است که بر آن است وحی دو جنبه دارد:

۱. جنبه بی‌صورت وحی، ۲. جنبه صورت وحی. وحی از سنخ تجربه دینی است که افراد با خدا مواجه می‌شوند و اموری را دریافت می‌نمایند که آن جنبه بی‌صورت وحی است ولی آنها با توجه به فرهنگ زمانه که از جنس علوم ناقص هستند صورتی بر این امر بی‌صورت می‌افکنند که این صورت برای فرهنگ‌های دیگر کارایی لازم را ندارد. بنابراین قرآن با توجه به صورت آن که متأثر از فرهنگ زمانه است برای اقوام و ملل دیگر مفید و رهایی‌بخش نیست. در این مقال، دیدگاه دوم مورد نقد و بررسی قرار گرفته و آشکار شده است که چنین عقیده‌ای با قرآن و مبانی عقلی ناسازگار است که نمی‌توان از

آن دفاع نمود و نیز دلایلی برای اتقان و صحت دیدگاه اول مطرح شده است.

واژگان کلیدی: وحی، پیامبر، تجربه دینی، قرآن، پلورالیسم، تجربه عرفانی، فرهنگ.

این مقال بر آن است تا دو دیدگاه در باب وحی نبوی را مورد بررسی قرار دهد:

۱. دیدگاه متکلمان بزرگ شیعه از جمله حضرت آیت الله العظمی سبحانی که مورد تأیید اینجانب نیز می‌باشد، بر آن است که قرآن هم لفظ و هم معنا و محتوای آن وحی الهی است که توسط جبرئیل امین بر قلب پیامبر نازل شده است.

﴿وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. «روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی.

و پیامبر گرامی اسلامی به جهت عظمت وجودی‌اش افتخار ابلاغ پیام الهی را به مردم پیدا کرده است.

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾<sup>۲</sup>

و یا این که در آیات دیگر به پیامبر گرامی اسلام خطاب می‌شود ابلاغ کن آنچه بر تو نازل شده است.

﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۳</sup>

بنابراین پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ تنها پیامبر الهی را به مردم ابلاغ کرده است.

۱. الشعراء، آیه ۱۹۴.

۲. نور، آیه ۵۴.

۳. مائده، آیه ۶۷.

حتی پیامبر ﷺ به صراحت در آیه‌ای از قرآن اعلام می‌دارد که من از جانب خود نمی‌توانم آیات الهی را تغیر دهم من فقط از وحی تبعیت می‌نمایم.

﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾<sup>۱</sup>.

قرآن معجزه جاویدان پیامبر گرامی اسلام است که خداوند از سر لطف برای هدایت همه انسان‌ها و در همه اعصار نازل فرموده است و هیچ نقص و نقصانی در قرآن وجود ندارد.

۲. دیدگاه جناب آقای دکتر عبدالکریم سروش که بر آن است که وحی الهی دو جنبه دارد:

۱. جنبه بی‌صورت وحی ۲. جنبه صورت وحی. ایشان عقیده دارد که کار پیامبران جز صورت افکندن بر حقایق بی‌صورت چیز دیگری نیست و این توانایی ویژه‌ای است که در خور پیامبران است. بنابراین آموزه‌ها و تعالیم پیامبر اسلام به گونه‌ای که در قرآن وجود دارد، صورت‌هایی است که پیامبر اسلام بر امر بی‌صورت افکنده است. البته پیامبر، با استفاده از زبان عربی و عرف و آداب و علوم زمانه خود سعی کرده است، چنین صورت‌هایی را بر امر بی‌صورت بیفکند که همه آنها از جنس علوم ناقص زمانه‌اند.<sup>۲</sup>

بنابراین، به نظر ایشان، وحی یک محتوا و مضمونی و یا به تعبیری یک امر بی‌صورتی دارد و یک صورتی که برگرفته از علوم ناقص زمانه پیامبر است که امروز کارایی خود را از دست داده است. از این‌رو شخصیت پیامبر ﷺ، نقش محوری و مهم در آفرینش قرآن دارد. همچنین ایشان در تعبیری می‌گویند: دو مفهوم «نزول» و «بشریت» را باید عمیقاً در فهم معنای وحی منظور کرد و همه چیز آن را سراپا بشری دانست و این عین تعلیم و ارشاد قرآن است و نیز قرآن را همچون متنی بشری - تاریخی ملاحظه کرد.<sup>۳</sup>

البته جناب آقای سروش، هنگامی که در فهم معنای وحی، بشریت را منظور می‌دارد و قرآن را نیز متنی بشری می‌خواند، هدف خاصی دارد، زیرا در کتاب قبض و بسط تئوریک

۱. یونس، آیه ۱۵.

۲. مقاله طوطی و زنبور.

۳. مقاله طوطی و زنبور.

شریعت خود<sup>۱</sup>، به صراحت اعلام می‌دارد که بشر دچار نقصان است و هنگامی که معرفت و هر امر دیگری را بشری دانستیم، نقصان بشر به آن هم سرایت می‌کند، در نتیجه به پیرایش مدام نیاز دارد.

البته ایشان در نظریه قبض و بسط که این نظریه برگرفته از نظرات یکی از متفکران مغرب زمین است، اعلام می‌دارد که دین و معرفت دینی دو امر متغایرنند و در آنجا دین را کامل و ثابت می‌داند که هیچ‌گونه تغییر و تحولی را نمی‌پذیرد و فارغ از فرهنگ‌ها و خالص از شائبه دخالت اذهان آدمیان است که به جهت منشأ الهی آن هیچ‌گونه خطا و تناقضی در آن راه ندارد. و معرفت دینی را نه کامل نه ثابت و نه پیراسته از خطا و خلل که منشا قدسی و الوهی هم ندارد، می‌داند زیرا که بشری است.<sup>۲</sup>

ایشان در این مقاله جدید خود (طوطی و زنبور) اوج بیشتری می‌گیرد و دین را با بشریت عجین می‌کند در نتیجه در آن خطا و نقص نیز راه می‌دهد و از این رو به پیرایش مدام نیاز دارد. تنها چیزی که از دین باقی می‌ماند، امر بی‌صورتی است که معلوم نیست، چه چیزی است، اخلاق است یا توحید یا شریعت یا چیز دیگری، زیرا دست‌رسی به آن امر بی‌صورت ممکن نیست و هر کسی به گونه‌ای آن را تفسیر می‌کند و به نظر ایشان همه این تفاسیر نیز صحیح است.

جناب آقای سروش در مقاله «صورتی بر بی‌صورتی»<sup>۳</sup> می‌گوید:

چه امر بی‌صورت خود را در قالب صور متجلی کرده باشد و چه ما بر او صورت افکنده باشیم، در نهایت با صورتهای متعدد امر بی‌صورت مواجهیم. حال سؤال این است که کدام یک از صورتهای بر دیگری ترجیح دارند؟ یا این که اهمیت کدام یک از دیگری بیشتر است؟ و آیا اساساً یکی بر دیگری رجحان و تفوق دارد؟ یا همه یکسان هستند؟

۱. قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۴۴۳، ۲۷۵، ۴۴۷.

۲. سروش، ۱۳۷۵: ص ۴۴۰.

۳. سروش، ۱۳۸۴: ص ۵۲.

من پلورالیسم دینی خود را بر این اعتقاد بنا نهاده‌ام که هیچ‌یک از این صورت‌ها ضرورتاً بهتر از دیگری نیست، و به این دلیل ما در یک دنیای حقیقتاً پلورالیستیک و سرشار از صورت‌های متعدد امر بی‌صورت زیست می‌کنیم.<sup>۱</sup>

ایشان در ادامه می‌گوید:

به نظر من، علاوه بر حوزه اخلاق باید در حوزه فقه نیز پلورالیست بود و من خود را در ساحت فقه هم پلورالیست می‌دانم. معتقدم که یک شیعه می‌تواند فقهی اهل سنت تبعیت کند و همین‌طور یک سنی از قوانین فقهی شیعه. پلورالیسم نه تنها آموزه‌های کلامی و بلکه فقه و اخلاق را هم دربرمی‌گیرد. امری بسیار مفید و رهایی بخش خواهد بود، اگر بتوان مبانی نظری برای پلورالیسم فقهی بنا نهاد و این پروژه من است.<sup>۲</sup>

در توضیح ماهیت وحی شایسته است که بگوییم، که ایشان وحی را از سنخ تجربه دینی می‌داند. تجربه دینی هنگامی رخ می‌دهد که آدمی با الوهیت و یا به تعبیر ایشان با امر بی‌صورت مواجه گردد و به حسب علوم و معارف و دستگاه ادراکی خود می‌تواند آن مواجهه را تفسیر و توضیح دهد که همه این تفاسیر از اتقان برابر برخوردارند. بنابراین هیچ فرقی بین تفسیر یک مسیحی و یهودی و بودایی و مسلمان از خدا نیست همه آنها صحیح و از اعتبار مساوی برخوردارند. ایشان در تعبیری به صراحت اظهار می‌دارد که:

چون وحی، تجربه دینی است و تجربه دینی درباره دیگر انسان‌ها نیز روی می‌دهد، پس تجارب دینی دیگران نیز به فریبی و غنای دین می‌افزاید و با گذشت زمان، دین بسط و گسترش می‌یابد. از این‌رو، تجربه‌های دینی عارفان مکمل و بسط‌دهنده تجربه دینی پیامبر است و در نتیجه، دین خدا رفته رفته پخته‌تر می‌گردد. این بسط و گسترش نه در معرفت دینی، بلکه در خود دین و شریعت صورت می‌گیرد.<sup>۳</sup>

۱. همان: ص ۵۳

۲. همان.

۳. سروش، ۱۳۷۸: ص ۲۸.

همچنین جناب آقای سروش در تعبیر دیگر اظهار می‌دارد که ممکن است افرادی صاحب تجربه‌هایی گردند که تکلیف نداشته باشند به هیچ دینی از جمله اسلام گردن نهند. به نظر او شمس تبریزی تقریباً چنین بوده است:

اینک عین تعابیر او: تجربه نبوی یا تجربه شبیه تجربه پیامبران کاملاً قطع نمی‌شود و همیشه وجود دارد ... شخصی ممکن است بین خودش و خدا واجد احوالی شود و احساس کند که صاحب وظایفی است از ناحیه خداوند دیگر وظیفه ندارد به فلان دین یا بهمان دین عمل بکند. احساس من این است که بعضی از بزرگان - مثل شمس تبریزی - تقریباً چنین احوالی داشتند. اگر کسی احساس می‌کند که دیگر نمی‌تواند پیرو شریعت پیامبر اسلام باشد و وظیفه دیگری دارد، خودش می‌داند و خدای خودش.<sup>۱</sup>

از مجموع نظریات ایشان می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. وحی به پیامبر از سنخ تجربه‌های دینی است.
۲. در تجربه‌های دینی با دو امر مواجه هستیم: ۱. امر بی‌صورت ۲. صورت افکندن به امر بی‌صورت.
۳. همه آدمیان می‌توانند، صورت‌هایی بر امر بی‌صورت بیفکنند و هیچ یک از این صورت‌ها، ضرورتاً بهتر از دیگری نیست در نتیجه تفسیرهایی که پیامبر گرامی اسلام از وحی کرده است و در قرآن متجلی شده است با تفسیرهای افراد دیگر تفاوتی ندارد، هر دو از اعتبار مساوی برخوردارند.
۴. پیامبر با استفاده از زبان عربی و فرهنگ و عرف و علوم زمانه خود که همه ناقصند، صورتی بر امر بی‌صورت افکنده است و محصول آن قرآن است.
۵. قرآن، متنی بشری و تاریخی است و نقصان بشر به هر امر بشری سرایت می‌کند در نتیجه به پیرایش مدام نیاز دارد.
۶. قرآن به سوالاتی پاسخ می‌دهد که نه خود چندان مهم‌اند و نه برای آدمیانی غیر از

اعراب آن زمان، جاذبه دارد، (در نتیجه قرآن برای انسان‌های امروزی جاذبه ندارد).<sup>۱</sup>  
۷. تجربه‌های عارفان، مکمل تجربه دینی پیامبر است، و این تجربه‌ها می‌توانند، دین خدا را پخته‌تر و در نتیجه آن را بسط و گسترش دهند.

### نقد و بررسی

۱. قبل از نقد و بررسی دیدگاه ایشان در باب وحی شایسته ذکر است که ایشان شدیداً به پلورالیسم در حوزه‌های مختلف اعتقادی، اخلاقی و فقهی اعتقاد دارد. و حتی یهود و مسیحیت و اسلام را اختلاف حق و باطل ندانسته، بلکه دقیقاً اختلاف نظرگاه می‌داند.<sup>۲</sup> و نیز ایشان اظهار می‌دارد که نه تشیع اسلام خالص و حق محض است و نه تسنن، نه اشعریت حق مطلق است و نه اعتدالیت نه فقه مالکی و نه فقه جعفری.<sup>۳</sup>

ایشان در تعبیری می‌گوید: به نظر من علاوه بر اخلاق باید به فقه نیز حساس بود و من خود را در ساحت فقه هم پلورالیسم می‌دانم و معتقدم که یک شیعه می‌تواند از قوانین فقهی اهل سنت تبعیت کند و همین طور یک سنی از قوانین فقهی شیعه. پلورالیسم نه تنها آموزه‌های کلامی، بلکه فقه و اخلاق را هم دربرمی‌گیرد.<sup>۴</sup>

و نیز به صراحت می‌گوید. «چون به یقین نمی‌دانیم رای که درست است به همه ارج می‌نهیم و هیچ‌کدام را از میدان خارج نمی‌کنیم».<sup>۵</sup>

حال کسی مانند او که اعلام می‌دارد هیچ رأی و نظری را نباید از میدان خارج کرد و به همه ارج نهاد و نیز خود را در قلمروهای آموزه‌های کلامی و اخلاقی و فقهی پلورالیست می‌داند که همه آنها از اعتبار یکسان برخوردارند، چگونه است که رأی متکلمان شیعه را معقول و موجه

۱. مقاله طوطی و زنبور.

۲. سروش، ۱۳۷۶: ص ۱۴.

۳. همان: ص ۱۲.

۴. سروش، ۱۳۸۴: ص ۵۳.

۵. سروش، ۱۳۷۶: ص ۲۳.

نمی‌داند و اعتباری برای آن قایل نیست، زیرا او در همین مقاله «طوطی و زنبور» می‌گوید: «لذا رفت‌وآمد جبرئیل میان خدا و رسول و پیام‌آوردن و پیام‌بردن و برای هر حادثه‌یی آیه‌یی دریافت کردن و به زمین آوردن، مطلقاً با متافیزیک فیلسوفان و متکلمان موافقت ندارد و به هیچ رو معقول و موجه نیست.»

به هر جهت، از دیدگاه یک پلورالیستی مانند ایشان، مخالفت با دیدگاه متکلمان شیعه هیچ وجهی ندارد. او باید دیدگاه آنان را ارج نهد، نه این که با اهانت هر چه تمام، دیدگاه آنان را از میدان خارج و دیدگاه خود را برجای آن بنشاند.

۲. دیدگاه جناب آقای سروش در باب وحی، آن گونه که او مطرح نموده است، سابقه‌ای در نظرات عارفان و فیلسوفان مسلمان ندارد، زیرا همه آنها به کمال و مرجعیت و هدایت‌بخشی قرآن مجید اعتقاد داشته‌اند و مطابقت با آموزه‌های قرآن مجید را ملاک صحت و سقم تجربه‌های عرفانی و به تعبیری فارق و معیار تجربه‌های رحمانی و شیطانی می‌دانستند. نظریات ایشان دقیقاً برگرفته از نظریات یکی از متکلمان و فیلسوفان بزرگ مسیحی به نام فریدریش شلایر ماخر (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴) که تقریباً دویست سال پیش از سر دینداری و دفاع از دین، نظریات خود را در باب وحی و آموزه‌های دینی اظهار داشته است.

جناب آقای سروش (و جناب آقای محمد شبستری)، عیناً دیدگاه‌های این متکلم مسیحی را که در اوضاع و شرایط جهان غرب شکل گرفته بود بدون کم و کاست، اقتباس و در فضای اسلامی طرح می‌نمایند. به نظر شلایر ماخر، اساس دین و دینداری نه اعتقاد به آموزه‌های دینی، یعنی کتاب مقدس است و نه اخلاق و عمل دینی، بلکه شهود و احساس و توجه باطنی به امر بی‌نهایت و امر الوهی است. در این مواجهه و احساس، آدمی با یک امر بی‌صورتی روبرو می‌گردد که تفسیر آن یا صورت بخشی به آن امر بی‌صورت، توسط افراد صورت می‌گیرد. اما انگیزه‌هایی که موجب آن گردید که این متکلم بزرگ مسیحی، چنین دیدگاهی را در باب وحی و دین مطرح نماید، عبارتند از:

۱. شلایر ماخر، دین را از آموزه‌ها و الهیات منفک ساخت تا دین را از حملات شک‌گرایان



و منتقدانی نظیر دیوید هیوم انگلیسی و ایمانوئل کانت آلمانی نجات دهد. هیوم و کانت، به زعم خود، انتقادهای اساسی به ما بعدالطبیعه و اصول اعتقادی دین نظیر براهین اثبات وجود خدا وارد کرده بودند. بنابراین، هنگامی که الهیات که مبنای دین می‌باشد، بر اثر چنین انتقادهایی آسیب ببیند، در نتیجه دین بی‌مبنا و آسیب‌پذیر خواهد شد. از این‌رو، شلایر ماخر سعی کرد که مبنا و اساس دین را از اعتقاد به آموزه‌های دینی جدا کند و مبنای جدیدی که همان احساس و توجه باطنی به امر بی‌نهایت است، شکل دهد. او با تعویض مبنا و اساس دین، در واقع به زعم خود اساس محکم‌تری برای دین مطرح نموده است.

۲. نظریه شلایر ماخر در باب اساس دین و تجربه دینی، در واقع به خاطر تعارضی بود که بین آموزه‌های کتاب مقدس و علوم تجربی پیش آمده بود و همچنین به خاطر تردیدهایی بود که در اصل کتاب مقدس روا داشتند. مطالعه تاریخی و متن شناختی این تردید را پدیدآورد که کتاب مقدس به عیسی مسیح علیه السلام استناد ندارد، حتی برخی از منتقدان ادعا کردند که بسیاری از آموزه‌های کتاب مقدس ساخته و پرداخته حواریون است. در این اوضاع و شرایط به نظر شلایر ماخر، دیگر ممکن نبود که از آموزه‌های کتاب مقدس دفاع کرد. از این‌رو شلایر ماخر دنبال آن بود که مبنای دیگری برای دین دست و پا کند و آن را در شهود و تجربه دینی یافت.

۳. در روزگار شلایر ماخر، به جهت انتقادات شدید به آموزه‌های اساسی دین، برخی از متفکران و فیلسوفان، دین را به اخلاق فرو کاستند و آن را به تبع اخلاق معتبر دانستند و در نتیجه دین اصالت و اعتبار خود را به عنوان یک امر اصیل از دست داده بود. شلایر ماخر مطرح نمود که اساس دین یک امر اصیل و معتبر است و همان احساس و توجه باطنی به امر بی‌نهایت و الوهیت است.

۴. نظریه شلایر ماخر در باب وحی و تجربه دینی، در حقیقت علیه نهضت عقل‌گرایی و روشنگری بود که در آغاز قرن نوزدهم شایع شده بود. نهضت عقل‌گرایی و روشنگری می‌کوشید که آموزه‌های مسیحی را تبیین عقلانی کند و این مساله معضلی را برای مسیحیت

پیش آورده بود، زیرا آموزه‌های اساسی مسیحیت نظیر آموزه تثلیث، الوهیت عیسی مسیح علیه السلام، گناه ذاتی انسان، عشاء ربانی، رازوار است و نمی‌توان آن را تبیین عقلانی کرد. از این‌رو شلایر ماخر می‌خواست، نظریه جدیدی ارائه دهد تا بر این مشکل فایق آید. به نظر او این آموزه‌ها، تفسیرهای عیسی مسیح از تجربه دینی و رابطه او با خداوند است که فقط برای خود او و زمان او معتبر است نه برای زمان ما. در این صورت، دفاع عقلانی از آنها، لازم نیست.

در این اوضاع و شرایط، شلایر ماخر احساس نمود که آموزه‌های کتاب مقدس دیگر قابل دفاع نیست. از این‌رو، او این نظریه را مطرح نمود که اساس دین، اعتقاد به کتاب مقدس و دفاع از آن نیست، بلکه اساس دین و دینداری رابطه انسان با خدا است یا به تعبیری مواجهه انسان با الوهیت یا امر نامتناهی است.

و به تعبیر تونی لین، استاد اندیشه‌ها و آموزه‌های مسیحی در دانشگاه الهیات لندن در کتاب تاریخ تفکر مسیحی، رویکرد شلایر ماخر به دین کاملاً نوین بود و او آن قدر بر احساس و تجربه دینی تاکید نمود که تمام کسانی که می‌خواهند به محراب مذهب راه یابند باید آموزه‌های دینی را نفی نمایند.<sup>۱</sup>

به نظر شلایر ماخر آموزه‌های دینی، تفسیر این تجربه‌اند و چون هر انسانی تجربه دینی خاصی دارد، در نتیجه تفسیرها و آموزه‌ها باید متناسب با این تجربه‌ها باشد و هر کسی می‌تواند این تجربه دینی را که اصل و اساس دین است، برحسب عرف و آداب و علوم زمانه خود تفسیر نماید. این تفسیرها برای دیگری معتبر نیست، ملاک دین‌داری فقط همان تجربه‌های دینی است.

جناب آقای سروش آموزه‌های این متکلم مسیحی (شلایر ماخر) را بدون توجه به اوضاع و شرایط خاص جهان غرب و وضعیت کتاب مقدس مسیحیان و انگیزه‌های او از طرح چنین نظریه‌ای، آن را دقیقاً اقتباس و در فضای اسلامی و در مورد قرآن مطرح می‌نمایند فضایی که

نه کسی در استناد کتاب آسمانی قرآن به پیامبر تردیدی دارد و نه آموزه‌های آن با علم و عقل تناقی دارد. بلکه قرآن همواره آدمیان را به تعقل و خردورزی و علم آموزی تشویق می‌کند. و خدا را حافظ و نگهبان قرآن معرفی می‌نماید.

آیا چنین اقتباسی صحیح است؟

این نظریه به دلایل ذیل قابل قبول نیست.

۱. نظریه جناب آقای سروش، اعجاز و نیز کمال قرآن را که برای همه انسان در همه اعصار و در همه مکان‌ها با هر فرهنگ و آدابی، کتاب هدایت است، مورد تردید قرار می‌دهد. و به صراحت می‌گوید در قرآن مطالبی وجود دارد که برای افراد غیرعرب نه مهم است و نه جذابیت دارد. و نیز معتقد است که قرآن، با استفاده از فرهنگ و علمی شکل گرفته‌اند که ناقص و مربوط به دوران ماقبل مدرن است و الهیات برگرفته از آن افسرده است که مربوط به نظام بطلمیوسی و عصر اسطوره است که باید آن را سیال کرد. و نیز تجربه دینی عارفان مکمل و بسط‌دهنده دین خدا هستند.

حال آن که قرآن با صراحت می‌فرماید که نسبت به قرآن هیچ شک و شبهه‌ای و نقصی وجود ندارد این کتاب، هدایت بخش همه عالمیان و هیچ باطلی بسوی قرآن راه ندارد و نیز قرآن خود را روشن و روشنی بخش هر چیزی می‌داند.

۱. ﴿ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ﴾<sup>۱</sup>؛

این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقوایبشگان است:

۲. ﴿نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تَبٰیٰنًا لِّكُلِّ شَیْءٍ﴾<sup>۲</sup>.

۳. ﴿اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا﴾<sup>۳</sup>.

۱. البقرة: ۲.

۲. نحل، آیه ۸۹.

۳. المائدة، آیه ۳.

۴. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

۵. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾<sup>۲</sup>؛ و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و

هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

۶. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۳</sup>.

۷. ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾<sup>۴</sup>.

بنابراین دیدگاه ایشان برخلاف نص صریح قرآن است.

۲. جناب آقای سروش به صراحت بر اساس چنین عقایدی اظهار می‌دارد که من در قلمرو

مسائل کلامی، فقهی و اخلاقی پلورالیست هستم و حتی یهود و مسیحیت و اسلام را سه

دیدگاه می‌داند. و آنها صورت‌هایی هستند که بر امر بی‌صورت افکنده شده است و هیچ

ترجیحی بر هم ندارند و از اعتبار یکسان برخوردارند و حال آن که دیدگاه ایشان برخلاف قرآن

و سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ است.

قرآن می‌فرماید:

۱. ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾<sup>۵</sup>؛ پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان

ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند.

اگر بر اساس دیدگاه آقای سروش هیچ دینی برتر از دیگری نیست چرا خداوند ایمان

مسلمانان و مانند آن را سبب هدایت می‌داند؟

همچنین قرآن در آیاتی، اهل کتاب را مخاطب قرار می‌دهد که از پیامبر اسلام ﷺ تبعیت

کنید و در صورت عدم تبعیت، آنها را مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد:

۱. تکویر، آیه ۲۷.

۲. سبأ، آیه ۲۸.

۳. فرقان، آیه ۱.

۴. فصلت، آیه ۴۲.

۵. البقرة: ۱۲۷.

۱. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ ای اهل کتاب، چرا به آیات

خدا کفر می‌ورزید با آنکه خود [به درستی آن] گواهی می‌دهید؟

۲. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ ای

اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟

اگر مطابق دیدگاه آقای سروش هیچ دینی بر دین دیگر ترجیح ندارد پس چرا قرآن اهل

کتاب را این گونه دعوت به اسلام می‌کند؟

در تاریخ اسلام و روایات اسلامی بر انحصار دین حق به اسلام، بسیار تاکید شده است.

پیامبر در دوران رسالت خود نامه‌هایی به سران ایران و روم، جهت دعوت به اسلام فرستاد و

آنها را دعوت می‌کرد که اسلام را بپذیرند. اگر واقعاً دین اسلام برتر از ادیان دیگر نیست و اگر

قرآن برای غیرعرب جذابیت ندارد، چه لزومی داشت پیامبر آنها را به دین و قرآن خود

دعوت نماید:

نامه پیامبر به کسری پادشاه ایران و نیز نامه پیامبر به مقوس و اسقف نجران شاهد این

مدعا است:

۱. نامه پیامبر به مقوس: بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد فرزند عبدالله به مقوس بزرگ

قبط، سلام بر کسی که تابع هدایت گردد. همانا من تو را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام آرا تا

سلامت بمانی.<sup>۳</sup>

۲. نامه به اسقف نجران: به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. از محمد فرستاده

خداوند به اسقف نجران. دین اسلام را بپذیرد.<sup>۴</sup>

۱. آل عمران: ۷۰.

۲. آل عمران: ۷۱.

۳. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسل، ج ۱، ص ۹۷.

۴. همان، ص ۱۷۵.

همچنین پیامبر گرامی اسلام، پیروی از اهل بیت خود را عامل هدایت می‌داند نه چیز دیگری را:

«مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق».

بنابراین دیدگاه آقای سروش در باب ادیان و فرق و مذاهب، به هیچ وجه نه با قرآن و نه با روایات و نه با سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ مطابقت ندارد.

۳. دیدگاه آقای سروش در باب وحی و تجربه دین، مرجعیت قرآن را زیر سؤال می‌برد. اگر بنا به عقیده ایشان صورت‌هایی که افراد بر امر بی‌صوت می‌افکنند هیچ ترجیحی بر هم ندارند. از کجا پی‌بیریم که برخی از این صورت‌ها شیطانی است و برخی وحیانی. زیرا مطابق آموزه‌های قرآنی، گاهی این وحی، القائنات شیطانی است نه وحی رحمانی.

چنان چه قرآن می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ﴾<sup>۱</sup>؛ این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. آنها به طور سری و در گوشی سخنان فریبنده و بی‌اساس را برای اغفال مردم به یکدیگر می‌گفتند.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾<sup>۲</sup>؛ و شیاطین به دوستان خود، مطالبی مخفیانه را القا می‌کنند.

حال آن که به اعتقاد جناب آقای سروش، فرقی بین وحی شیطانی و عرفانی نیست و همه صورت‌هایی که افراد بر امر بی‌صوت می‌افکنند صحیح و درست است ولی قرآن بین آنها فرق می‌گذارد.

آقای شلایر ماخر نیز که ملاک و اساس دین را تجربه دینی می‌داند با این اشکال مواجه

۱. الانعام، آیه ۱۱۲.

۲. انعام، آیه ۱۲۱.

است که نتوانسته بر اساس عقیده خود، معیاری برای دینی بودن تجربه‌های دینی ارائه دهد. اگر برخی از تجربه‌ها را دینی و برخی را غیردینی بدانند، در آن صورت دیگر تجربه دینی را ملاک و اساس دین و دینداری نمی‌تواند قرار دهد.

۴. تأثیرناپذیری و تبعیت نکردن قرآن از فرهنگ و عقاید زمانه در هر زمانی، مجموعه‌ای از افکار و اندیشه‌ها و آداب و رسوم که از آن به فرهنگ تعبیر می‌شود، مردم را کم‌وبیش تحت تأثیر قرار می‌دهد. فرهنگ عصر جاهلیت هنگام نزول قرآن، آمیخته‌ای از افکار و عقاید نادرست بود که شدیداً قرآن با آن مبارزه کرد و به اصلاح آن پرداخت که برای نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

برابری همه انسان‌ها اعم از سیاه و سفید در برابر قانون، عدالت‌خواهی، مبارزه با اشرافیگری، اعطای کرامت و استقلال مالی به زنان که حقوق آنان شدیداً نادیده گرفته می‌شد، مبارزه با بت‌پرستی و دعوت به توحید، مبارزه با برده‌داری و مبارزه با زنده بگور کردن دختران و ...

بنابراین، قرآن نه تنها متأثر از فرهنگ و عقاید زمانه نیست، بلکه شدیداً با آن مخالفت می‌ورزد، به گونه‌ای که مخالفت مشرکان مکه با پیامبر، بیشتر براساس مبارزه پیامبر با عقاید و فرهنگ خرافی و نادرست آنان بود.

### نتیجه‌گیری

از مجموعه بحث‌ها روشن می‌شود که دیدگاه اول در باب وحی که بر آن است که قرآن، هم‌لفظ و هم‌معنا و محتوای آن وحی الهی است و هیچ نقصی به ساحت آن وارد نیست، سازگار با قرآن و مبانی عقلی است. از این‌رو است که خداوند آن را کتاب هدایت برای همه آدمیان با هر فرهنگ و آداب و رسومی دانسته است و همچنین از نظر قرآن، دیدگاه پلورالیستی در باب ادیان و فرق صحیح نیست و نمی‌تواند همه آنها از اتقان برابر برخوردار باشد.

## منابع و مأخذ

## قرآن کریم

۱. سروش، عبدالکریم، مقاله طوطی و زنبور، سایت عبدالکریم سروش، ۱۳۸۷/۰۲/۱۸ ش.
۲. ———، قبض و بسط تئوریک شریعت، نظریه تکامل معرفت دینی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵ ش.
۳. ———، صورتی بر بی صورتی، گفت و گوی جان هیک و عبدالکریم سروش، در مجله مدرسه، ش ۲، تهران: ۱۳۸۴ ش.
۴. ———، بسط تجربه نبوی، تهران: انتشارات صراط، ۱۳۷۸ ش.
۵. ———، اسلام، وحی و نبوت، در مجله آفتاب، ش ۱۵، ۱۳۸۱ ش.
۶. ———، صراط‌های مستقیم، در مجله کیان، ش ۳۶، ۱۳۷۶ ش.
۷. لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، روبرت آسریان، تهران: نشر پژوهش فرزانه، ۱۳۸۰ ش.